

از کهن بوم و بر تا امت واحده

محمد خراسانی

طور نمونه از متون کهن برگزیده شده است و نظایر فراوان دارد. این مفهوم از وطن را می‌توان جست‌وجو کرد. ملاحظه می‌کنید که اینجا وطن بیشتر در برابر سفر و غربت قرار می‌گیرد:

حافظا:
هوای کوی تو از سر نمی‌رود، آری
غریب را دل سرگشته با وطن باشد^۱

تا دل هرزه‌گرد من رفت به چین زلف او
ز آن سفر دراز خود عزم وطن نمی‌کند

محتشم کاشانی:

بار چو بستم از درت، مانع رفتنم مشو
ز آن که مسافر از وطن بار چو بست، می‌رود

هاتف اصفهانی:

سخن کوتاه، ز جور آسمان هاتف به ناکامی
ز یاران وطن دل کندم و از اصفهان رفتن

صائب:

انقلاب اسلامی، با ظهور خویش، تحولی ژرف در تفکر و نگرش مردم این سامان پدید آورد، تحولی که در مرزهای سیاسی ایران محدود نماند و به دیگر کشورهای اسلامی نیز سرایت کرد. شاعران نیز مسلماً کسانی بیرون از این اجتماع نبودند و از این تغییرات تأثیر گرفتند. بعضی از این‌ها در عرصه صورت شعر قابل بررسی و پیگیری است و بعضی، در عرصه معنی. آنچه در این نوشته از آن سخن می‌گوییم، یک تحول معنایی و مضمونی است که در حوزه مفاهیم ملی رخ داد، بدین معنی که نگاه شاعران به مفاهیمی چون «وطن» و «ملت» تا حدودی دستخوش تغییر شد. در این نوشته، می‌کشیم جوانب این تحول را در شعر این دو سه دهه بررسی کنیم. البته ما در این نوشته، شاعرانی را در نظر داریم که آثارشان در حوزه شعر انقلاب قرار می‌گیرد.

پیش از همه باید دانست که مفاهیم «وطن» و «ملت» در زبان و ادب قدیم ما، دارای آن معنایی نبوده است که امروزه از آن‌ها مراد می‌کنیم. امروز، ما از «وطن»، همین وطن سیاسی را در نظر داریم و از «ملت» نیز قومی را که در یک کشور زندگی می‌کند. دیروز این‌گونه نبوده است. قدما، ما، وطن را به معنای زادگاه، بدون در نظر داشت مرزهای سیاسی، منظور می‌کرده‌اند. از نظر آن‌ها، وطن جای زندگی انسان بوده است، نه قلمروی وسیع که الزاماً باید تحت سیطره یک نظام سیاسی واحد باشد. آن «حب الوطن من الایمان» هم فقط همین وطن را دربر می‌گرفته است. در این بیت‌ها که به

ما طوطیان مصر شکرخیز غربیم
 ما را ز شیر صبح وطن باز کرده‌اند
 گاه نیز وطن مفهومی عرفانی می‌یافته است، به‌ویژه جایی که تقابل دنیا و آخرت در نظر بوده است. در غزل مشهور منسوب به مولانا می‌خوانیم:
 من به خود نامدم اینجا که به خود باز روم
 آن که آورد مرا، باز برد در وطنم^۱
 شیخ بهایی نیز در منظومه‌ی نان و حلوا اشاره‌ای لطیف به تفاوت این دو وطن دارد:

این وطن مصر و عراق و شام نیست
 این وطن شهری است کآن را نام نیست...
 تو در این اوطان غربی، ای پسر!
 خو به غربت کرده‌ای، خاکت به سر
 آن قدر در شهر تن ماندی اسیر
 کآن وطن یکباره رفت از ضمیر
 رو بتاب از جسم و جان را شاد کن
 موطن اصلی خود را یاد کن

به همین ترتیب، در ذهن و زبان قدمای ما، مفهوم ملت هم با آنچه امروز می‌شناسیم تفاوت داشته است. آن‌ها ملت را به معنی فرقه و مذهب فکری می‌دانسته‌اند و هم از این روست که حافظ می‌گوید:
 جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه
 چون ندیدند حقیقت، ره افسانه زدند
 در این بیت معروف فخرالدین عراقی نیز ملت در کنار مذهب آمده است و البته جز این هم نمونه‌هایی برای این مفهوم داریم که از ذکرشان درمی‌گذریم.
 به کدام مذهب است این، به کدام ملت است این که کُشند عاشقی را، که تو عاشقم چرای؟
 این تلقی از «وطن» و «ملت» تا دوره‌ی مشروطه به همین گونه پایدار می‌ماند.

در دوره‌ی مشروطه، مردم با یک سلسله مفاهیم جدید روبه‌رو می‌شوند که پیش از این، با این معانی در ذهنیتشان وجود نداشته است. یکی از این مفاهیم «آزادی» است. البته ما در شعر کهن خویش هم آزادی داریم،

در دوره‌ی مشروطه، مردم با یک سلسله مفاهیم جدید روبه‌رو می‌شوند که پیش از این، با این معانی در ذهنیتشان وجود نداشته است. یکی از این مفاهیم «آزادی» است.

ولی بیشتر از زاویه‌ی آزادی از تعلقات و تکلفات و نه یک آزادی سیاسی و اجتماعی از نوع نوین آن. با آن تلقی کهن از آزادی است که عبدالقادر بیدل می‌گوید:

تم ز بند لباس تکلف آزاد است
 برهنگی به برم خلعت خداداد است^۲

دیگر واژگانی که به تدریج استحاله می‌پذیرد و در لباسی دیگر جلوه می‌کند، «وطن» و «ملت» است. گویا در آن دوره است که بر اثر تحولات فکری و معیشتی ژرفی که در مردم آن روزگار رخ می‌دهد، گرایشی شدید به سوی مفاهیم سیاسی و امروزی «وطن» و «ملت» رخ می‌نماید و اهالی زبان که برای این مفاهیم واژگانی نسبتاً آماده داشته‌اند، همان‌ها را با اندکی تسامح به کار می‌برند و البته این کاربرد جدید به‌مرور زمان آن قدر عادی می‌شود که برای ما، اکنون خلاف آن قدری عجیب می‌نماید.

این یک کار زبانی است، ولی ریشه در تفکر مردم، به‌ویژه روشن‌فکران دارد. واقعیت این است که از این دوره به بعد، مردم با یک نگاه تازه‌ی ارزشی و عصیبت‌آمیز به وطن نگاه می‌کنند و البته وطن هم دیگر یک وطن صرفاً سیاسی است، حتی نه وطنی فرهنگی که مثلاً همه قلمرو زبان فارسی را دربر گیرد. این وطن، همین «ایران» است و لاغیر، آن هم با مرزهای جغرافیایی جدیدالاحداث. البته نگاه همه شاعران مشروطه و پس از آن، در این مقوله یکسان نیست و ملی‌گرایی آن‌ها نیز شدت و ضعف دارد. به‌هرحال، چنین صداهایی از لایه‌لایه‌ی شعرهای آن روزگار به گوش می‌رسد:

خاکم به سر ز غصه به سر خاک اگر کنم
 خاک وطن که رفت، چه خاکی به سر کنم؟
 عشقت نه سرسری است که از سر به در شود
 مه‌رت نه عارفی است که جای دگر کنم
 عشق تو در وجودم و مهر تو در دلم
 با شیر اندرون شد و با جان به در کنم^۳
 میرزاده عشقی

یا:

این همان ایران که منزلگاه کیکاووس بود
 خوابگاه داریوش و مامن سیروس بود
 جای زال و رستم و گودرز و گیو و توس بود
 نی چنین پامال جور انگلیس و روس بود
 آخر ای بی‌شرم مردم عرق ایرانی کجاست؟
 شد وطن از دست، آیین مسلمانی کجاست؟
 حشمت هر مز چه شد؟ شاپور ساسانی کجاست؟
 سنجر سلجوق کو؟ منصور سامانی کجاست؟^۴
 فرخی یزدی

به‌هرحال، باید بپذیریم که تا آن وقت، چنین تحولی در معانی کلماتی چون «وطن»، «آزادی»، «ملت»، «دولت» و امثال این‌ها رخ نداده بود. این تحول هم چیزی بود فراتر از سطح زبان و از جهان‌بینی شاعران و دیگر روشن‌فکران آن دوره خبر می‌داد، جهان‌بینی‌ای که دنیا را به دو پاره‌ی

نیک و بد تقسیم می‌کرد؛ هر آنچه در داخل مرزهای جغرافیایی کنونی قرار داشت، نیک و اهورایی بود و هرچه در بیرون این‌ها افتاده بود، بد بود و اهریمنی. قصیده «لزنیه» ملک‌الشعرا بهار، نشانه خوبی است از این گونه طرز فکر، طرز فکری که حتی جنگ‌ها و جهان‌گشایی‌ها را هم در محدوده این تقسیم‌بندی ارزشی قرار می‌دهد، یعنی هر آنچه جنگ که شاهان ایران کرده‌اند، نیکو و پسندیده بود، حتی اگر تصرف سرزمین‌های دیگر مردمان روی گیتی را در پی داشته است.

آن روز چه شد کایران ز انوار عدالت
چون خلد برین کرد زمین را و زمن را...
و آن روز که پیوست به اروند و به اردن
کورش کر و وخش و ترک و مرو و تجن را
و آن روز که کمبوجیه پیوست به ایران
فینیقی و قرطاجنه و مصر و عدن را
و آن روز که دارای کبیر از مدد بخت
برکنند ز بن ریشة آشوب و فتن را
افزود به خوارزم و به بلغار، حبش را
پیوست به لیبی و به پنجاب، ختن را
زان پس که ز اسکندر و اخلاف لعینش
یک قرن کشیدیم بلایا و محن را^۶

حالا چرا از میان دارا و اسکندر، آن کبیر می‌شود و این لعین، دلیلی دیگر ندارد جز اینکه اولی ایرانی است و دومی انیرانی و این یک تقسیم‌بندی ارزشی است که در همه جوانب فکر و فرهنگ و سیاست و حتی دانش و علوم رسوخ می‌کند.

ملاحظه می‌کنید که اینجا دیگر «وطن» و «ملت» یک ملاک و معیار داوری در خوب و زشت است و این طرز فکری است که در تمام دوره مشروطه تا انقلاب اسلامی سیطره دارد و گاه به چنین عرب‌ستیزی‌های آشکار و عصبیت‌آمیزی می‌کشد:

یارب! عرب مباد و دیار عرب مباد
این مرز شوم و مردم دور از ادب مباد
تنها نه این عراق که هر جا عربکده است،
نجد و حجاز و تونس و مصر و حلب مباد
هر چند نسبتیم به بزرگ عرب دهند
یارب چو من کسی به عرب منتسب مباد^۷

پس از مشروطه نیز این مرزبندی و صف‌بندی ارزشی، با شدت و ضعف ادامه دارد و در شعر شاعران مختلف، رنگ‌های گوناگونی می‌پذیرد. به‌رحال، قوی‌ترین رگه‌اش را در شعر مهدی اخوان ثالث و پیروان او می‌توان سراغ گرفت. در «قصه شهر سنگستان» عناد اخوان با هر آنچه «ترک و تازی و فرنگی» است، آشکار است و البته آنچه در این سوی دوست‌داشتنی و مطلوب می‌نماید، همان «کهن بوم و بر»ی است که شاعر دوست دارد و بس.

سخن می‌گفت، سر در غار کرده، شهریار شهر سنگستان.

سخن می‌گفت با تاریکی خلوت.

تو پنداری مغی دل مرده در آتشگهی خاموش

ز بیداد انیران شکوه‌ها می‌کرد.

ستم‌های فرنگ و ترک و تازی را

شکایت با شکسته بازوان میترا می‌کرد.^۸

و این «فرنگ و ترک و تازی»، همان‌ها هستند که شاعر، در همین شعر، باری آن‌ها را «دزد دریایی» نامیده است.

از میان شاعران برتر آن دوران‌ها، بهار و اخوان به این نظام وفادارند؛ شفیعی کدکنی بعدها از آن تبری می‌کند و بسیاری دیگر از شاعران نیز نسبت به آن بی‌تفاوت می‌مانند. البته در کار بعضی شاعران، نظیر احمد شاملو، نوعی جهان‌وطنی دیده می‌شود که از نوع انترناسیونالیسم چپی است. شاملو گاهی به این گرایش‌ها تظاهر هم می‌کند. شفیعی کدکنی بعد از مدتی پیروی از اخوان، از این روش بازمی‌گردد و به میراث فرهنگی ایرانی - اسلامی دل می‌بندد، به‌ویژه آثار عارفان خراسانی.

اما شاعر دیگری که در خارج از مرزهای ایران کنونی البته، آشکارا از یک جهان‌وطنی اسلامی دم می‌زند، علامه اقبال لاهوری است. او حرف‌هایی می‌گوید که در آن دوران کمابیش غریب می‌ماند و در ایران، چندان بازتابی نمی‌یابد؛ حرف‌هایی که بعدها در آثار شاعران انقلاب قابل پیگیری است. البته او هم از وطن سخن می‌گوید، ولی وطن را نه این وطن سیاسی ایران و افغانستان و پاکستان، بلکه وطن فرهنگی همه مسلمانان می‌داند و به صراحت می‌گوید:

مسلم استی، دل به اقلیمی میند

گم مشو اندر جهان چون و چند

می‌نگنجد مسلم اندر مرز و بوم

در دل او یایه گردد شام و روم^۹

یا

خاور همه مانند غبار سر راهی است

یک ناله خاموش و اثرباخته‌آهی است

هر ذره این خاک، گره‌خورده نگاهی است

از هند و سمرقند و عراق و همدان خیز

از خواب گران، خواب گران، خواب گران خیز از خواب گران خیز^{۱۰}

البته در نظام ارزشی اقبال، آنچه رودرروی هم قرار دارد، شرق و غرب است، نه ایران و غیر ایران، یا وطن و غیروطن به مفهوم کلی آن.

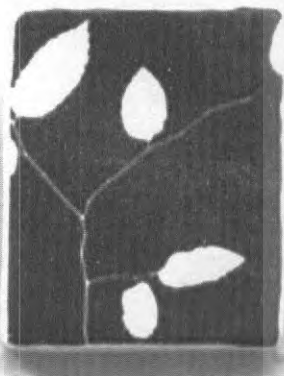
اما با وقوع انقلاب اسلامی، نظام ارزشی ملی‌گرایانه، حداقل برای شاعران انقلاب، دگرگون می‌شود و نظام دیگری جایش را می‌گیرد که نظام حق و باطل است، البته با معیار دینی. اینجاست که مفهوم «وطن» و «تزاؤ» در شکل خاک و خون خودش، از ذهنیت شاعران عقب‌نشینی می‌کند و مفهوم «دین» و «مذهب» جایش را می‌گیرد.

اگر هم در جاهایی سخن از وطن‌ستایی در میان است، بازهم به خاطر ارزش‌های معنوی‌ای است که شاعر در این وطن و مردمش نهفته می‌بیند، نه صرف سنگ و خاکی بی‌روح و بی‌جان. «دوزخ و درخت گردو» از سلمان

مستقیم یا غیر مستقیم به مذهب ربط می‌یابند و در شعرهای دیگر نیز، غالباً موضع شاعران، موضعی مذهبی است.

۲. تلمیحات و اشارات

این ملموس‌ترین و بیرونی‌ترین جلوه این دگرگونی است که بیشتر شکل صوری و فنی دارد تا محتوایی و باطنی، هرچند تلمیح از محدود آرایه‌های صوری شعر است که نقیبی به باطن آن نیز می‌زند. از این روی می‌گوییم نقب می‌زند که شاعر خودآگاه یا ناخودآگاه با اشاره به یک واقعه یا شخصیت تاریخی، یک موضع‌گیری فکری نیز انجام می‌دهد. مسلماً میان شاعری که ممدوح را به گیو و گودرز تشبیه می‌کند و شاعری دیگر که از حسن و حسین سخن می‌گوید، تفاوتی در فکر و نظام ارزشی می‌توان یافت، یا لاقبل می‌توان گفت که این‌ها به طور پنهانی به هم ربط دارند. در شعر فارسی از دیرباز تا کنون این رابطه موجود بوده است. در هر دوره‌ای که گرایش‌های ملی بیشتر بوده، تلمیحات شاعران نیز بیشتر رنگ ملی گرفته است و هر جا



این گرایش (یا از روی اخلاص یا به تظاهر) به سمت اسلامیت رفته است، نمادهای ملی به کنار نهاده شده و یا حتی تحقیر شده‌اند. این را با مقایسه میان عناصر خیال و تلمیحات شاعران دوره‌های سامانی و غزنوی و سلجوقی می‌توان مشاهده کرد. دکتر شفیع کدکنی نیز در کتاب صور خیال در شعر فارسی، اشاراتی به این مقوله دارد.

باری، به موازات عطف توجه به جوانب اسلامی و دینی این فرهنگ، نوع برخورداری شاعران از پشتوانه‌های فرهنگی نیز فرق کرد. اگر پیش‌تر این پشتوانه رنگ ایرانی، به‌ویژه ایران پیش از اسلام، داشت، اکنون رنگ اسلامی یافت و همراه با آن، اشارات و تلمیحات بسیاری به فرهنگ اسلامی و تمدن سامی در شعر این دوره راه یافت که پیش از آن کم‌سابقه بود. تلمیح‌های شعر علی معلم به‌عنوان فردی شاخص در شعر انقلاب، غالباً از این گونه‌اند، به گونه‌ای که گاه نوعی تعرب شدید در کارش دیده می‌شود، چه در زبان و چه در مضامین.

سفر به قاره ماند، به قاف حکمت قرآن

دل مشغولی عمده شاعران
انقلاب، حداقل تا یکی دو
دهه، مذهب و فرهنگ مذهبی
است و آنان می‌کوشند
که حتی مسائل سیاسی و
اجتماعی روز را نیز از دریچه
مذهب بنگرند و تحلیل کنند

هراتی نمونه‌ای است روشن برای این گونه شعر:

تو را دوست می‌دارم

و بهشت زهرایت را

که آبروی زمین است

و میدان‌های تو

که تراکم اعتراض را حوصله کردند

و پشت بام‌های تو که مهربان شدند

تا من «کوکتل مولوتف» بسازم

و درخت‌های تو که مرا استتار کردند

و مسجدهای تو

که مرا به دریا مربوط کردند^{۱۱}

ملاحظه می‌کنید که بازهم صحبت از بهشت زهراست و مسجد و وطن نیز به خاطر همین‌هاست که عزیز می‌شود نه به خاطر آب و خاک، یا تاریخی دور و دراز و مفاخری دور از دسترس.

چنین است که اگر کسی در شعر پس از انقلاب، به دنبال «وطنیات» بگردد، چیز دندان‌گیری نمی‌یابد، ولی اگر در پی شعرهای مکتبی باشد، در آثار هر یک از شاعران شاخص انقلاب، نمونه‌های بسیاری می‌بیند که ما بدان‌ها اشاره خواهیم کرد.

اگر بخواهیم تغییرات عینی صوری و محتوایی شعر ایران در بعد از انقلاب اسلامی را از این نظر دسته‌بندی کنیم، می‌توانیم به جوانب زیر اشاره کنیم

۱. مضامین و معانی

دل مشغولی عمده شاعران انقلاب، حداقل تا یکی دو دهه، مذهب و فرهنگ مذهبی است و آنان می‌کوشند که حتی مسائل سیاسی و اجتماعی روز را نیز از دریچه مذهب بنگرند و تحلیل کنند. من از ذکر شواهد و امثال می‌گذرم و فقط به نام مجموعه شعرهای چند شاعر برجسته انقلاب اسلامی اشاره می‌کنم، با التفات به اینکه نام یک کتاب، تا حد زیادی بیانگر علاقه‌ها و دل‌بستگی‌های شاعرش است: هم‌صدا با حلق اسماعیل، تنفس صبح، دریا در غدیر، رجعت سرخ ستاره و از نخستان تا خیابان. در این کتاب‌ها و بیشتر کتاب‌های شعر دیگر این دوره، شاعر از مضامینی سخن می‌گوید که غالباً

چنان که قصهٔ سیمرغ در فسانهٔ دستان به نجد بر اثر لیلی از نخيله سفر کن شبی به عادت مجنون این قبیله سفر کن به ناقه‌ای بنشین، ناقه‌ای روان و مهیبا سراغ ریگ روان کن به نام حادثه تنها سراغ ریگ روان کن به واحه‌ها ز قبایل چنان که مردم دریا سراغ مامن ساحل به امتداد سحر رو در انزوای صحاری چنان که در پی عیسی ز بیت لحم، حواری ز برج قامت اشتر صلابه ز جلاجل به قاطعان طریق و حرامیان قوافل شبی به طلعت یوسف برآ ز غربت کنعان نهان ز دیدهٔ گرگان و زخم صحبت اخوان برآ به طالع خالد، به شوق منزل سلما

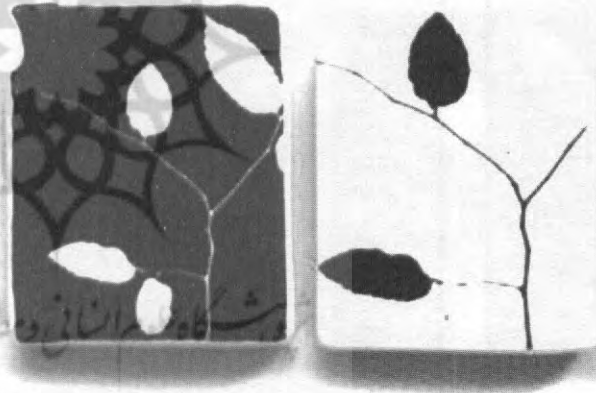
«خودی» و «غیر خودی» را در جای دیگری انجام دهند، یعنی مرز را تفکر اسلامی و حتی گاه شیعی بگیرند. بدین ترتیب، ایرانیان غیرانقلابی، از جرگهٔ خودی‌ها بیرون رفتند و غیر ایرانیان مسلمان و انقلابی وارد این جرگه شدند. از همین روی، در شعر بعضی از شاعران شاخص انقلاب، مفهوم «امت» (چه به صراحت و چه به طور ضمنی) جایگزین مفهوم «ملت» می‌شود. در شعر علی معلم، این جانشینی رنگی از صراحت دارد.

کیست آن لایی الایی یک لا جامه
که چو شمشیر علی، گرم کند هنگامه
هله ماییم که چون تیغ علی بزائیم
امت واحده آنجاست که ما عریانییم
هر که تزویر کند ایدر، اشتر ماییم
هر که آماس کند از زر، نشتر ماییم
آن که انبار کند، زاد ستانیم از وی
آن که بیداد کند، داد ستانیم از وی^{۱۳}

او در بیت‌های زیر، حتی به صراحت از ملیت‌های مختلف این امت نام می‌برد و می‌کوشد هیچ قوم و گروهی را نیز از قلم نیندازد.

شرق از مرمه تا سند به پا می‌خیزد
خلق از افریقیه تا هند به پا می‌خیزد
خون تاجیک دگر جوش جنون خواهد زد
ازیک از آمویه پاپوش به خون خواهد زد
باشه در صحرة کشمیر فزون خواهد شد
ببری از بیشهٔ بنگال برون خواهد شد
ترکمن بر زبر باد سفر خواهیم کرد
باز افغان به جهان عربده سر خواهد کرد
روم عثمانی از آینه برون خواهد تاخت
ترک شروانی از ارمن به لیون خواهد تاخت
اور و اربیل مپندار که بی‌آیین است
کرده سالار امین است، صلاح‌الدین است
دوش نقشی به زمین آمد و نقشی برخاست
آذرخشی بدرخشید و درفشی برخاست
صبح امکان مجال است در عالم امروز
حشر رایات جلال است در عالم امروز
گیتی از اشتمل شیعه دژم خواهد شد
جیش سنی و اباضیه به هم خواهد شد
زیدی و مالکی افسانه دگر خواهد کرد
شاعفی و حنفی ترک سمر خواهد کرد
هله رعد است، هلا برق به پا خواهد خاست
امت واحده از شرق به پا خواهد خاست
کار صعب است در این راه، بگویم یا نه؟
توأماند مه و ماه، بگویم یا نه؟^{۱۴}

اینکه شاعران انقلاب با ملت مبارز فلسطین یا دیگر آزادی خواهان جهان عرب



برآ به رغبت وامق به شور دیدن عذرا^{۱۴}

۳. صف‌بندی نوین ارزشی

هر شاعری که بخواهد در گیر محیط و اجتماع باشد، لاجرم نوعی «خودی» و «غیر خودی» برایش مطرح است. او خودی‌ها را می‌ستاید و غیر خودی‌ها را می‌نکوهد. در این اصل، همه شاعران مشترک‌اند. نقطهٔ اختلاف در مرزی است که این «خودی» و «غیر خودی» را از هم جدا می‌کند. این مرز، چنان که گفتیم، پیش از انقلاب، وطن بود. البته آن شاعران، گاه با هم‌وطن‌های خویش هم درگیری داشتند، منتها با کسانی که در عمل به آن وطن خیانت کرده بودند و فرزندان ناخلف آن بودند. به هر حال، معیار وطن بود، با همان تلقی سیاسی از آن.

در شعر شاعران انقلاب، این مرز رنگ دینی و مکتبی می‌یابد و چنین است که هم‌کیشان، از هر سرزمینی که باشند، باهم گره می‌خورند و همراه دانسته می‌شوند. کم‌کم این ذهنیت در شاعران این نسل رسوخ می‌کند که خط‌کشی

و نیز آزادی خواهان افغانستان و تاجیکستان و شبه قاره احساس هم‌خونی می‌کنند، از همین زاویه است. ما مهاجران افغانستان، توجه ویژه‌ی بعضی از شاعران ایران به مبارزات مردم افغانستان را در دو دهه‌ی اخیر، به‌خوبی حس کرده‌ایم. از آن روی که شعر سرودن برای لبنان و فلسطین آن قدر گسترده و پُر حجم بوده که نیازی به شاهد و نمونه ندارد، من غزلی از قیصر امین‌پور را نقل می‌کنم که از زبان مجاهدان مسلمان افغانستان سروده شده است.

بیا که در دل طوفان شن روان باشیم
برای خستگی خویش، سایبان باشیم
بیا بلند بگوییم: ما نمی‌خواهیم
نماز را بگذاریم و فکر نان باشیم
همین خلاصه‌ی آیین آسمانی ماست
که حجم فرصت پرواز - آسمان - باشیم
چه خوب می‌شد اگر نام ما کیوتر بود
که روز و شب یله در اوج آسمان باشیم
نکرده‌ایم گناهی جز اینکه می‌خواهیم
عمیق و آبی باشیم، بیکران باشیم
چگونه رایت را اهتزاز ممنوع است؟
چگونه در گذر باد بی‌تکان باشیم؟
تو حرف‌های صمیمانه را نمی‌فهمی
بیا که با لب شمشیر هم‌زبان باشیم^{۱۵}

مسئلاً این صفت‌بندی جدید، از آن روی که بیشتر فکری و عقیدتی است تا خاکی و خونی، عمق و ارزش بیشتری می‌یابد و بیشتر قابل دفاع می‌شود. ولی در یک جا از آن نمی‌توان دفاع کرد و آن، رسوخ این صفت‌بندی در میان مذاهب اسلامی است، یعنی آنجا که در مرزهای عقیده نیز با عصبیت، تنگ‌نظری و محدودیت نگاه می‌شود. منظورم مشخصاً تفکیک میان مسلمانان شیعه و غیرشیعه است که مرزهای فکری را تنگ‌تر می‌سازد و دیوار موهومی میان مسلمانان می‌سازد. البته این معنی، در شعر شاعران انقلاب، چندان به صراحت بیان نشده که قابل پیگیری جدی باشد، ولی با آن هم در شعرهای مدح و منقبت نشانه دارد و نیز در شعرهایی مشهور به «شیعه‌نامه» که بعضی شاعران به تقلید از همدیگر سرودند.

این سیر از وطن خاکی به وطن فکری و از ملت نژادی به امت دینی را که در شعر انقلاب رخ داد، باید به فال نیک گرفت و رجعتی به سوی سنت‌های نیکوی شعر و فرهنگ کهن ما دانست. کاری به این نداریم که شاعران خود این مسیر را برگزیدند یا انقلاب آن‌ها را بدین سوی کشاند. به‌هر حال، این وسیله‌ای بود برای باز شدن پای شعر انقلاب به جهان و یا لاقل کشورهای همسایه‌ی فارسی‌زبان. این انس و الفتی که میان شاعران فارسی‌زبان سه کشور ایران، افغانستان و تاجیکستان رونما شد، مسلماً در این گرایش‌ها نیز ریشه داشت. البته درگیری‌های سیاسی افغانستان و تاجیکستان و آوارگی ناگزیر مردم و شاعران در ایران در ایجاد این انس و الفت بی‌اثر نبود، ولی نباید انکار کرد که اگر این ارتباط، دارای آن زمینه‌های معنایی نمی‌بود، چنین به ثمر نمی‌نشست.

از اینکه بگذریم، باید بپذیریم که این مرزبندی عقیدتی، از مرزبندی‌های قومی و ملی، بسیار وسیع‌تر، مترقیانه‌تر و عمیق‌تر است و حداقل راه را برای جهانی شدن و جهانی اندیشیدن باز می‌کند. فراموش نکنیم که در شعر پیش از انقلاب نیز توفیق جهانی و حتی ملی، بیشتر با شاعرانی بود که خود را از قیدوبندهای ملی رها کرده بودند و اگر نه مذهبی، لاقل انسانی می‌اندیشیدند. گرایش‌های شدید ملی، حتی در میان روشن‌فکران آن دوره نیز طرف‌دارانی جدی و پایدار نیافت.

پی‌نوشت

۱. این بیت و دیگر بیت‌های شاعران کهن که نشانی‌شان را ذکر نکرده‌ایم، از لوح فشرده (سی دی) دُرُج استخراج شده است. دُرُج، بزرگ‌ترین کتابخانه‌ی الکترونیک شعر فارسی، نسخه ۷۸، مهر ارقام رایانه، تهران.
۲. گزیده‌ی غزلیات شمس، مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، به کوشش محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ چهارم، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، تهران ۱۳۶۲
۳. دیوان مولانا عیال‌قادر بیبال دهلوی؛ تصحیح خلیل‌الله خلیلی، با مقدمه منصور منتظر [استعاراً؛ غزلیات، چاپ اول (در ایران) نشر بین‌الملل] عکس برداری از نسخه چاپ کابل، تهران، بی‌تا، جلد اول، صفحه ۲۱۸.
۴. «نگاه تطبیقی به شعر مشروطیت ایران و افغانستان»، محمدآصف جوادی، فصلنامه‌ی خط سوم، شماره ۳ و ۴، بهار و تابستان ۱۳۸۲.
۵. همان جا.
۶. چشمه روشن، دیبازی با شاعران، غلامحسین یوسفی، چاپ پنجم، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۳۳، ص ۴۵۴.
۷. «نگاه تطبیقی به شعر مشروطیت ایران و افغانستان»، محمدآصف جوادی، فصلنامه‌ی خط سوم، شماره ۳ و ۴، بهار و تابستان ۱۳۸۲.
۸. از این آوستا، مهدی اخوان ثالث، چاپ هفتم، مروارید، تهران، ۱۳۶۸، ص ۲۵.
۹. کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری؛ با مقدمه احمد سروش؛ چاپ دوم، تهران؛ کتابخانه‌ی سنایی، [بی‌تا]، رموز بیخودی، صفحه ۷۷.
۱۰. کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری؛ با مقدمه احمد سروش؛ چاپ دوم، تهران؛ کتابخانه‌ی سنایی، [بی‌تا]، زبور عجم، صفحه ۱۴۱.
۱۱. از آسمان سبز، سلمان هراتی، انتشارات حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ دوم، تهران ۱۳۶۸، صفحه ۱۴.
۱۲. رجعت سرخ ستاره، علی معلم، چاپ اول، حوزه‌ی اندیشه و هنر اسلامی، تهران ۱۳۶۰.
۱۳. با بابلان سرمست عشق (حاصل شب شعر اسفندماه ۱۳۶۳ در دانشگاه صنعتی اصفهان)، چاپ اول، جهاد دانشگاهی دانشگاه صنعتی اصفهان.
۱۴. مجله‌ی سوره، دوره چهارم، شماره ششم.
۱۵. نفس صبح، قیصر امین‌پور، انتشارات حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول، تهران ۱۳۶۳، صفحه ۱۱۷.

این سیر از وطن خاکی به وطن
فکری و از ملت نژادی به امت
دینی را که در شعر انقلاب رخ داد،
باید به فال نیک گرفت و رجعتی
به سوی سنت‌های نیکوی شعر و
فرهنگ کهن ما دانست